

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

بیان شمه‌ای از مقام حضرت معصومه سلام الله علیها

امروز که روز اول ما ذی القعدة است به عنوان ولادت با سعادت حضرت معصومه (سلام الله علیها) هم مطرح شده است. و لو اینکه یک دلیل روشنی بر اعتبار این مطلب نیست اما همان طوری که قبلاً هم عرض کردیم مرحوم والد ما (رضوان الله علیه) می‌فرمودند: بالأخره این بی‌بی یک روز به عنوان ولادت دارد و یک روز هم به عنوان رحلت؛ این درست نیست که در قم که این همه برکات به برکت این قبر مطهر و این بانوی مکرم هست - این حوزه‌های علمیه و این درسها و این آثار فراوان، همه به محوریت این بانوی مکرمه -، هم قم و هم کشور و هم حوزه بی‌تفاوت باشد.

لذا باید یک روزی را که در بعضی از منابع آمده، به عنوان ولادت قرار داد و یک روز هم به عنوان رحلت. و انصاف این است که از همان زمانی که مرحوم والد ما این را مرقوم فرمودند و آستانه مقدسه اهتمام به این امر ورزید، اصلاً توجه خود قمی‌ها، توجه مردم ایران، توجه شیعیان خارج از ایران، توجه مسلمان‌های دنیا به این قبر و صاحب این قبر هزاران برابر شده؛ نمی‌گویم دو چندان شده بلکه هزاران برابر شده است. در فایده‌ی این عمل همین مطلب که قلوب زیادی متوجه این قبر و صاحب این قبر شده و انس با این قبر پیدا می‌کنند و از این طریق تقرب به خدای تبارک و تعالی پیدا می‌کنند.

ما معتقدیم که زیارت امام معصوم (علیه السلام) یکی از مهم‌ترین راه‌ها و واسطه برای تقرب به خداست.

شما ببینید در هر زیارتی از زیارت‌های ائمه‌ی معصومین علیهم السلام می‌گوئیم: «أَتَقَرَّبُ بِكُمْ إِلَى اللَّهِ»،^[1] ما به وسیله اینها تقرب به خدا پیدا می‌کنیم، زیارت موجب تقویت توحید انسان است. اگر یک زیارتی را انسان رفت و در آن تقویت توحید نشد این زیارت اصلاً محقق نشده، زیارت امام معصوم علیه السلام یا نبی اکرم صلی الله علیه و آله یا فاطمه معصومه سلام الله علیها یا حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها - با اینکه قبرشان مجهول است - اما می‌شود زیارت کرد. این زیارت باید موجب تقویت توحید بشود و می‌شود.

آن وقت زیارت فاطمه معصومه سلام الله علیها هم همینطور، به همان وزانی که زیارت امام علیه السلام هست بر همان وزان است. یعنی این طور نیست که فقط بگوئیم امام هشتم توصیه فرموده،^[2] امام نهم علیه السلام توصیه فرموده،^[3] امام صادق علیه السلام توصیه فرموده که این قبر را زیارت کنید: «مَنْ زَارَهَا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ»،^[4] این سر جای خودش هست، در استحقاق بهشت تردیدی نیست؛ «عَارِفًا بِحَقِّهَا». اما آنچه بالاتر از استحقاق بهشت است این است که همان نکته‌ای که در زیارت ائمه علیهم السلام وجود دارد اینجا وجود دارد، ما با زیارت فاطمه معصومه سلام الله علیها تقرب به خدا پیدا می‌کنیم و این خودش خیلی مهم است.

باید به این توجه داشت وقتی امام هشتم علیه السلام بر طبق این زیارتی که از خود امام هشتم برای حضرت معصومه سلام الله علیها رسیده و لذا زیارت حضرت معصومه از زیارات مأثوره است. این تعبیر «فَإِنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ شَأْنًا مِنَ الشَّأْنِ»،^[5] این خیلی

نکته‌ی مهمی است یعنی تو یک مقام و یک عظمت و شأنی در نزد خدا داری که به برکت آن مقام و شأن ما به وسیله‌ی تو به خدا تقرب پیدا می‌کنیم.

لذا این جهت هست و ما باید از این فرصت استفاده کنیم هر روز بر هر کسی که در قم هست لااقل یک سلامی نسبت به حضرت عرض کند و حضرت را واسطه قرار بدهد برای تقرب بین خودش و خدا؛ و هر چه معرفت به اینها بیشتر بشود و هر چه باورمان بیشتر باشد باور داشته باشیم که اینها یک موجودات استثنایی هستند؛ ائمه ما و این گونه امامزاده‌ها یک افراد استثنایی هستند و یک شأن خاصی در نزد خدای تبارک و تعالی دارند؛ این برای خود ما خیلی خوب است. برای رشد ما و اعتلای روحی ما بسیار خوب است.

غیر از اینکه بزرگان ما برای حل معضلات علمی‌شان از این بی‌بی استمداد کردند و آن معضلات حل شده که مکرر شنیدید و خود من هم عرض کردم مرحوم والد ما (رضوان الله تعالی علیه) می‌فرمود ما مدتها بود آیه تطهیر را مورد بحث قرار داده بودیم «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».^[6] می‌فرمودند: برای من سؤالات و ابهاماتی بود. یک روز مشرف شدم حرم حضرت معصومه سلام الله علیها و عرض کردم امروز که تشریف پیدا کردم هیچ حاجت دنیوی ندارم؛ هیچ تقاضای دنیوی ندارم؛ این آیه معضلات و مبهمات برای من دارد و شما عنایت کنید تا برایم حل شود. فرمودند: از حرم که بیرون آمدم و به سمت منزل می‌رفتم پشت سر هم جواب این سؤالات برایم روشن می‌شد به طوری که با صدیق بزرگوارشان مرحوم آیت الله اشراقی داماد امام رضوان الله تعالی علیه که داشتند کتابی راجع به این آیه می‌نوشتند، ایشان می‌فرمودند: در بحث نکات جدیدی را گفتم و آقای اشراقی گفتند: شما جایی را مطالعه کردید؟ به منبعی دست پیدا کردید؟ گفتم: نه، این را از حضرت معصومه سلام الله علیها استمداد کردم.

اینها واقعیت دارد. اینها هست، توجه ما کم است. چه اشکالی دارد هر طلبه‌ای هر روزی که مشرف می‌شود یک آیه‌ای را مطرح کند و فهم آن را از حضرت استمداد کند. به صورت کلی فهم دین را استمداد کند. ما وقتی اینجور مراکز و اینجور حرم‌ها توفیق پیدا می‌کنیم مبدا اول برویم سراغ همان حاجت‌های دنیوی و اینها را بخواهیم که به این معناست که ما هم اینها را شناختیم و معرفت به حق اینها نداریم. ما آن حاجت‌های مهم معنوی و علمی بزرگ را که شأن‌شان در چنین مواردی است باید در این گونه امور واسطه قرار بدهیم. اینها واقعاً از عوامل و مهم‌ترین عامل برای هدایت و عاقبت بخیری است.

این نکته را هم در زیارت حضرت معصومه دیدید که: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَخْتِمَ لِي بِالسَّعَادَةِ».^[7] یعنی اگر انسان اینها را واسطه قرار داد، اگر اینها دعا کردند برای انسان، اگر اینها نگاهی به این انسان کردند، این عاقبت بخیر می‌شود و نمی‌گذارند این انسان از آن مسیر اصلی خودش خارج شود.

این قضیه را هم عرض کنم ولو اینکه قبلاً در بعضی از مصاحبه‌ها گفتم؛ اما یک قضیه‌ای است که واقع شده و خود من هم شاهد قضیه بودم. در زمان مرحوم والدین یک روز بعد از نماز ظهر و عصر که از دفتر می‌خواستم به منزل بروم، دیدم یک آقای که یک ساک کوچکی دستش بود تا من را در کوچه دید، گفت من با شما یک کاری دارم. من گفتم: امروز صبح تا ظهر دفتر بودم، خسته هستم منزل می‌روم شما استراحت کنید تا عصر برگردم. گفت: خیلی مسئله ضرورت دارد. گفتم: بفرمائید. رفتیم داخل دفتر. گفت: من مسیحی هستم و شغل من این است که پمپ‌های چاه‌های عمیق را نصب می‌کنم.

آن زمان گفت الان در کرج 15 چاه قرارداد بستم و الان آنجا هستم که باید اینها را نصب کنم. گفت: یک شبی دیدم یک خانمی خیلی نورانی صورت پوشیده و غیر مکشوف به من گفت صلوات بفرست. عرض کردم خانم من مسیحی هستم صلوات شعار مسلمان‌هاست. تا این را می‌گفتم آن خانم، محو می‌شد و می‌رفت. شب دوم باز دوباره همان خانم آمد منتهی گفت شب اول نفهمیدم این خانم چه کسی است، اما شب دوم فهمیدم؛ این خانم همین بی‌بی بزرگوار است که در قم مدفون است. دو مرتبه همین قضیه شد و به من فرمود: صلوات بفرست.

باز من عرض کردم مسیحی هستم و صلوات مال مسلمان هاست و محو می‌شد. شب سوم امام رضوان الله تعالی علیه به خوابم آمد با یک تندبی به من فرمودند: می‌خواهند هدایتت کنند، نمی‌فهمی؟ عرض کردم پس باید چکار کنم؟ فرمودند برو قم و آنجا مسلمان بشو و به اسلام داخل شو. این آقا می‌گفت: من در همان عالم رؤیا به قم آمدم و پیش خود شما (به من اشاره می‌کرد) شاهدتین را در عالم رؤیا گفتم و الآن هم آمدم هر وظیفه‌ای که شما باید بگوئید انجام بدهم؛ که شاهدتین را همان جا گفتم و مسلمان شد. شیعه شد و گفتم وضع مالی‌ام بسیار خوب است.

البته من از او یک سؤالی کردم گفتم تو در زندگی‌ات چه کردی که مورد عنایت حضرت معصومه سلام الله علیها قرار گرفتی؟ یک فکری کرد و گفت: من کاری نکردم سرم به کار خودم بوده. کسی را اذیت نکردم. آزار به کسی نرساندم و مشغول کار خودم هستم. گفتم: یک چیزی غیر از اینها باید باشد. گفت: من روزهای یکشنبه و دوشنبه عقب ماشینم را پر از مواد غذایی می‌کنم و به اطراف تهران می‌روم و این حلبی نشین‌ها و کارتن‌خوابها غذا می‌دهم و تا حالا حتی به خانواده‌ام این مطلب را نگفتم.

گفتم همین است تو دست گیری کردی و اینها هم دارند از تو دست گیری می‌کنند! تو توجه کردی و اینها هم به تو توجه کردند. ببینید واقعاً چقدر این دستگاه حساب و کتاب دارد، ما هم هر چه بیشتر توجه‌مان را زیاده‌تر کنیم و واقعاً حیف است، ما که سر سفره اینها هستیم باید بیشتر توجه و عنایت داشته باشیم. ان شاء الله همه ما مورد شفاعت خاص حضرت معصومه (سلام الله علیها) قرار بگیریم ان شاء الله.

مروری بر مباحث پیشین

در جلسه گذشته عرض کردیم یکی از آیات مهمی که از آن مسئله حکومت در اسلام را استفاده می‌کنیم، این آیاتی است که مسئله‌ی اطاعت در آن مطرح شده؛ آن هم "اطاعة الرسول". گفتیم این آیات چند دسته هست در قرآن؛ یک آیه‌اش که همین آیه [64] سوره نساء است «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» این به صورت یک کبرای کلی است. از این آیه، چند مطلب را استفاده کردیم:

1) این کلمه‌ی «بِإِذْنِ اللَّهِ» را گفتیم قرینه است بر اینکه آنچه را که رسول به عنوان خودش بیان می‌کند، نه به عنوان یک دستوری از ناحیه‌ی خدا، آنچه را که به عنوان خودش مطرح می‌کند مردم به اذن خدا باید در آن مورد اطاعت کنند. گفتیم یک "اطيعوا الله" داریم که یعنی دستوراتی که خدا داده، چه کسی می‌گوید باید اطاعت کرد؟ عقل می‌گوید. و لذا "اطيعوا الله" ارشادی است همان طور که اطلاع دارید، اما "اطيعوا الرسول"، «لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» خود این «بِإِذْنِ اللَّهِ» قرینه است که این اطيعوا الرسولي که در آیات دیگر آمده، مولوی است و باید به اذن خدا باشد.

2) نکته دوم این قرینه‌ی مناسبت حکم و موضوع، چون دارد «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ» در آیات دیگر داریم که رسول یرسل إلى القوم است. و به جامعه یعنی رسول برای یک نفر نیست؛ می‌آید یک جامعه و قومی را هدایت کند.^[18] بعد قرینه مناسبت حکم و موضوع دلالت بر این دارد که مقصود از این «لِيُطَاعَ» امور شخصی پیامبر نیست، اگر پیامبر یا سایر پیامبران صلوات الله علیهم اجمعین یکی‌شان جایی بگوید به من آب بدهید. از آیه استفاده نمی‌شود که اینجا وجوب اطاعت دارد! «لِيُطَاعَ» در آنچه که مربوط به این رسول و قوم است، یعنی آن امور اجتماعی، آن امور حکومتی، آن اموری که مربوط به جامعه است، یعنی اگر دستور به جنگ داد، اگر دستور داد، مال‌های خود را برای این جنگ یا برای این صلح یا برای دفاع بیاورید، هر چه که به عنوان اجتماعی دستور داد، لازم الاطاعه است.

3) ذیل این آیه [64] – یعنی آیه 65 – دارد؛ «... فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا». خدای تبارک و تعالی قسم می‌خورد «لَا يُؤْمِنُونَ» ایمان نمی‌آورند، «حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ»، این «حَتَّى يُحَكِّمُوكَ» یعنی یجعلونک حکماً یا یجعلونک حاکماً فیما شجر بینهم. این فقط اختصاص به موارد نزاع ندارد. آنطور که مجمع البیان دارد؛ «أَي حَتَّى يَجْعَلُوكَ حَكَمًا أَوْ حَاكِمًا «فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ» أَي فِيمَا وَقَعَ بَيْنَهُمْ مِنَ الْخُصُومَةِ وَ التَّبَسُّعِ عَلَيْهِمْ مِنْ أَحْكَامِ الشَّرِيعَةِ».^[9]

[بنابراین کلام ایشان صحیح نیست] یعنی ممکن است یک موردی خصوصیت هم نباشد، سؤال درباره یک حکم شرعی باشد [با این حال باز هم] «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ» [قابل تطبیق است]. حالا ببینید این حکم‌وک به این معنا نیست که اگر مردم تو را حکم قرار ندادند تو حکم نیستی، اگر مردم تو را حاکم قرار ندادند تو حاکم نیستی! اولاً این تأیید این است که اگر مردم حکم قرار دادند تو صلاحیت حکومت و حاکمیت را داری و ثانیاً «يُحَكِّمُوكَ» قبول الحاکم است نه جعل الحاکم تا بگوئیم مردم تو را به عنوان حاکم نصب کنند. ولو در کلام مجمع البیان دارد حتی یجعلوک ... این جعل به معنای نصب نیست.

بنابراین «يُحَكِّمُوكَ» یعنی اینها قبول کنند حاکم بودن تو را، یعنی تو صلاحیت داری، بالفعل هم حاکم هستی اما مردم هم بپذیرند این حاکم و حکومت را. «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ» به نظرم می‌آید که باب تفعیل مطاوعه می‌شود. یعنی یکی از موارد استعمال در باب تفعیل پذیرش است. [معنای مطاوعه] فقط [در] باب انفعال نیست، حَكَمَ يَحْكُمُ. گاهی اوقات به معنای پذیرش هم استفاده شده.

واکاوی مفهومی «حَرَجاً» در آیه

[برای] حرج چند معنا شده در اینجا؛

یک. به معنای شک است؛ «لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً» یعنی شک نکنند در آنچه تو قضاوت می‌کنی. شک نکنند در آنچه که پیامبر می‌فرماید «فِي أَنْ مَا قَالَهُ هُوَ الْحَقُّ»

دو. به معنای اثم است یعنی گناه، «لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً» یعنی اثماً یعنی لا یأثمون بانکار ذلک، یعنی اگر انکار لسانی کنند یا انکار در درونشان کنند این گناه است.

سه. به معنای ضیق است، یعنی وقتی پیامبر یک حکمی کرد بالاخره این قضاوت به نفع یکی می‌شود و به ضرر دیگری، به ضرر کسی که می‌شود در درونش یک ناخرسندی (نه شک و نه گناه مراد است) یک گرفتگی در درونش ایجاد می‌شود که ظاهر آیه این است. منتهی اینجا اشکالی وجود دارد و آن اینکه امور قلبیه در اختیار انسان نیست. بالاخره وقتی یک کسی به آدم اهانت می‌کند، انسان در درونش ناراحت می‌شود. اینکه خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً» یعنی فی قلوبهم حرجاً مما قضیت.

با این اشکال عقلی که امور قلبیه از اختیار مکلف خارج است؛ [بنابراین] چطور خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: در درونش هم حرجی نباشد؟ جوابش این است اینکه امور قلبیه مطلقاً از اختیار انسان خارج است حرف غلطی است.

امور قلبیه بر دو قسم است، یک امور قلبیه داریم مثل ترس، مثل حبّ به یک غذا؛ این از اختیار انسان خارج است. اما یک امور قلبیه داریم که اختیارش دست انسان است و انسان اگر پیامبر را باور کند و بداند آنچه که او می‌گوید حق همان است، حرجی در او به وجود نمی‌آید. اگر حرج به وجود بیاید منشأش این است که ضعف ایمان دارد؛ مقدماتش لا اقل در اختیار خود این انسان است که اعتقادش را به پیامبر زیاد کند.

«ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً»، استفاده‌ای که از این آیه که در ادامه‌ی آیه 64 است می‌کنیم؛ درست است اولاً مسئله یک مقدار ظهور در قضاوت دارد؛ «فیما شَجَرَ بَيْنَهُمْ» [لکن] گفتیم ما التبس‌عندهم در احکام را هم شامل می‌شود ولی به ملاک اولویت یعنی وقتی در باب قضا که یک نزاع شخصی بین طرفین است، دو نفر با هم اختلاف دارند، اگر پیامبر یک چیزی فرمود باید فصل‌الختام باشد و طرفین بپذیرند در امور اجتماعی به طریق اولی است، وقتی جایی که دو نفر هست و خدا قسم یاد می‌کند، واقعاً آدم گاهی اوقات این آیات را می‌بیند، برخی از این افراد که دین را طوری معنا می‌کنند که دین نه سیاسی دارد و نه حکومتی دارد، این آیات را چکار می‌کنند؟ خدا قسم یاد کرده «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ»، اینها اصلاً ایمان ندارند مگر اینکه «ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً» باشد، یعنی پذیرش منصب قضا برای پیامبر شرط ایمان است.

اگر پیامبر یک چیزی را فرمود، نباید در ذهن کسی سر سوزنی خلجانی باشد ولو مسئله حکموک هم نباشد، اگر پیامبر مطلبی را مربوط به اجتماع، جامعه و مصالح مسلمین و نه امور شخصیه فرمود، ولو اینکه در امور شخصیه هم برخی می‌خواهند از اطلاق این گونه ادله استفاده کنند که عرض کردیم قرینه مناسبت حکم و موضوع اختصاص به امور اجتماعی دارد. پس این خیلی آیه مهمی است یعنی خدای تبارک و تعالی می‌فرماید اگر کسی اطاعت رسول نکرد مؤمن نیست.

دالت آیه بر حکومت و قضاوت

اگر گفتیم آیه دالت بر اصل حکومت دارد، پس قضاوت هم جزءش هست. اما اگر قضاوت یک شأنی از شئون حکومت است، به چه دلیل دالت بر حکومت کند؟ ما باید بگوئیم وقتی قضاوت در مورد منازعه شخصین بین الشخصین یا بین دو قبیله است، اینجا قول پیامبر معتبر است.

اشکال. این مطلب با مدعای امام متمایز است.

جواب. انصافش این است که باید عین عبارت امام را بیاوریم قضاوت یکی از شئون حکومت است، یک وقتی ما می‌گوئیم نمی‌شود خدای تبارک و تعالی پیامبر را قاضی قرار بدهد و حاکم قرار ندهد! یک وقت هم ملازمه‌ی قهری دارد که این یک بیان است. شاید امام خواستند ملازمه قهری را بگویند؛ مثل اینکه کسی که در یک جایی مسئولیت تامی دادند آن مسئولیت مهمه را وقتی اشاره کردید اشاره به مسئولیت تاملش هم دارد.

قضا مهم‌ترین شأن از شئون حکومت است اگر این بود ملازمه‌ی عرفی، عادی و قهری دارد و عیبی ندارد ولی این بیان به نظرم بیان دقیق‌تر است که از راه اولویت قطعی وارد شویم، وقتی نزاع بین دو نفر این چنین خدا می‌فرماید «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ» امروز پیامبر فرمود در جنگ احزاب به یکی امر کرد تو برو در مقابل این کافر یا این منافق یا این مشرک مقابله کن، اطاعت واجب است ولو بداند کشته می‌شود! پس هم اولویت قطعی را می‌گویم و ملازمه هم قبول داریم، ملازمه قهریه را.

نکته مهم این است که این «حَتَّى يُحَكِّمُوكَ» [در این] آیه موضوعیت ندارد، «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ» یعنی لا یؤمنون در اینکه اگر پیامبر چیزی فرمود و شما حرجی در انفس‌تان آمد چه برسد به اینکه خدای ناکرده بخواهید مخالفت عملی کنید. در کتاب کافی شریف^[10] این روایت آمده «لَوْ أَنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ»، اگر یک قومی خدا را عبادت کند «وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَحَجُّوا الْبَيْتَ وَصَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ» و حج بیت را انجام بدهند، «ثُمَّ قَالُوا لَشَيْءٍ صَنَعَهُ اللَّهُ أَوْ صَنَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَّا صَنَعَ خِلَافَ الَّذِي صَنَعَ أَوْ وَجَدُوا ذَلِكَ فِي قُلُوبِهِمْ لَكَانُوا بِذَلِكَ مُشْرِكِينَ».

حتی این گونه تعبیر که الحمدلله خیلی نادر است؛ ولی حتی به صورت مزاح هم نباید کسی اینها را تفوح کند. یک گوینده‌ی

نادانی گفته بود بی خود پیامبر اموال خدیجه را صرف کرد! اینجا هم امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: اگر کسی یا قومی عبادت خدا، نماز، روزه، زکات، [را اتیان کند اما نسبت به یک امری نظر مخالف داشته باشد] یعنی بگویند نباید این کار را انجام می‌داد پیامبر نباید در فلان جنگ فلانی را فرمانده قرار می‌داد، نباید این جنگ را انجام می‌داد، کارهایی که پیامبر انجام داده **أَلَا صَنَعَ خِلَافَ الَّذِي صَنَعَ أَوْ وَجَدُوا ذَلِكَ فِي قُلُوبِهِمْ لَكَانُوا بِذَلِكَ مُشْرِكِينَ** در دلش می‌گوید کاش پیامبر این کار را انجام نمی‌داد، **لَكَانُوا بِذَلِكَ مُشْرِكِينَ** خیلی عجیب است، امام می‌فرماید این مشرک است و از دین خارج می‌شود، **«ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ - فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ»**.

اینجا بحث قضاوت نیست. من واقعاً قبل از اینکه این روایت را ببینم دیدم این آیه یک ملاک مهمی دارد و به خوبی می‌شود از آن حکومت پیامبر را استفاده کرد مع قطع النظر عن القضاوه اما این روایت را که دیدم خیالم راحت‌تر شد، در این روایت اصلاً بحث قضاوت نیست، یک کاری پیامبر 1400 سال قبل انجام داده امروز اگر کسی بنشیند بگوید نباید و یا بهتر بود این را نمی‌گفت، این کار را نمی‌کرد، این لکانوا مشرکین و به همین آیه فلا و ربک لا يؤمنون این اختصاص به همان افرادی که در زمان حضور پیامبر است ندارد، آیه قرآن است بگوئیم آیه را منحصر کنیم به قضاوت، آنها که با هم دعوا داشتند و پیش پیامبر رفتند! همه که با هم دعوا نداشتند، شأن نزول آیه زیر پسرعه پیامبر بوده با یکی از انصار، یک مهاجر و یک انصار با هم سر آب اختلاف داشتند که اول کدام نخلستانشان را سیراب کنند. آیه را بگوئیم مربوط به همین جاست. آنها که اختلاف داشتند و نرفتند، بگوئیم این آیه مربوط به همین افراد در زمان پیامبر است و هم مربوط به بعد و تا قیامت هم هست، اگر کسی یک عمل اجتماعی را که پیامبر انجام داده حرجی در ذهنش بیاید در ایمانش تردید و تزلزل به وجود می‌آید.

ملاحظه فرمودید که پذیرش حکومت رسول خدا از نشانه‌های ایمان است، من همین نتیجه را می‌خواهم از آیه بگیرم که پذیرش حکومت طبق این آیه از نشانه‌های ایمان است.

ما بحثمان این است که آیا دین حکومت دارد یا نه؟ الآن در مقابل افرادی که می‌گویند دین حکومت ندارد ولو رسول خدا! می‌گویند رسول خدا هم حکومت نکرد، اینکه می‌گوئید در مدینه حکومت تشکیل داد حرف غلطی است! این حرف غلطی نیست و صریح آیات متعدد قرآن است.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج 99، ص 159.

[2]. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج 48، ص 317؛ فِي بَعْضِ كُتُبِ الزِّيَارَاتِ حَدَّثَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: قَالَ: يَا سَعْدُ عِنْدَكُمْ لَنَا قَبْرٌ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ قَبْرُ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُوسَى قَالَ: «نَعَمْ مِنْ زَارَهَا عَارِفًا بِحَقِّهَا فَلَهُ الْجَنَّةُ».

[3]. همان، ج 99، ص 265؛ «مَنْ زَارَ قَبْرَ عَمَّتِي يَقُمْ فَلَهُ الْجَنَّةُ».

[4]. همان، ج 99، ص 266.

[5]. محمد باقر مجلسی، زادالمعاد، ص 548.

[6]. احزاب/ 33.

[7]. پیشین، ج 99، ص 267.

[8]. روم/ 47؛ «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ».

[9]. طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 3، ص 106.

[10]. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج 1، ص 390.